

هو العليم

رسیدن به کمال مقتضای فطرت اولی انسان

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۲۷

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدَنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قبلاً از تأخیری که پیش آمد و در اختیار ما هم نبود عذرخواهی می‌کنیم، دو جهت پیش آمد که هر دو باعث شد که ما تخلف از وعده کنیم، ان شاء الله که به لطف و کرم دوستان مورد عفو قرار می‌گیریم.

لزوم مراقبه ویژه در ماه ذیقعد و دهه اول ذیحجه

امروز که از قم به طهران می‌آمدم با خود فکر کردم که خدمت دوستان چه عرض کنم؟ به نظر رسید که مهم‌ترین مطلبی که می‌شود در این ایام مورد توجه قرار بگیرد، به خصوص این ایام مبارکه اربعینیه حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام که معروف شده است، مسئله مراقبه و توجه به وضعیت و موقعیت خود انسان است.

از یاد نمی‌برم که مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - به خصوص در این ایام، دوستان و شاگردانشان را دعوت می‌کردند به مروری بر اعمال و افکار و نیات گذشته‌ای که در این مدت يك سال با آن نیات و اهداف و توجه، عمرشان را سپری کردند و توصیه می‌کردند که دوستان در این مدت و در ایام ماه ذیقعد و به خصوص در دهه ذیحجه، خیلی به این مسئله توجه داشته باشند و بر حالات خودشان مروری کنند.

مقتضای طبع انسان پرداختن به اشکال ظاهری

آنچه مسلم است این است که انسان موجودی است که به واسطه غلبه احساسات و غلبه افکار مادی و دنیوی، طبعاً خواهی نخواهی از آن حیثیت معنوی و عقلانی - روی عقلانی آن خیلی تکیه می‌کنم چون روی این مسئله نظر دارم - و روحانی کم‌کم کشیده می‌شود به جنبه مادی و صوری و پرداختن به اشکال ظاهری و به مظاهر دنیوی و تهی شدن از آن وضعیت اصیل اولی و ابتدایی. این قضیه همیشه مورد توجه اساتید بوده و شاگردان خودشان را به این قضیه خیلی توجه می‌دادند.

لزوم مراقبه در همه احوال

من در تمام مدتی که در ایام طفولیت و بعد از آن با مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - بودم، در اغلب مجالس آنچه نظر ایشان بود، این بود که همیشه خود را مقایسه کنید با گذشته خود و با افکار و نیات و حال و هوای گذشته خود تا بهتر بتوانید موقعیت کنونی خود را دریابید. این مسئله بسیار مهمی است و ان شاء الله در طول عرایضی که دارم، دوستان بهتر متوجه این مسئله خواهند شد که از کجا خطر وارد در نفس انسان می‌شود و بدون اینکه انسان خودش توجه پیدا کند، اگر این مسئله هر روز مورد تکرار قرار نگیرد، حتی خود من هم مثل یکی از سایرین دچار همین خطر و لغزش و سقوط و هبوط و استدراج - دوستان هم می‌دانند که معنای استدراج چیست - خواهم شد. این مطلب مسئله بسیار مهمی است.

به دنبال کمال بودن، فطرت اولی انسان

انسان بر اساس فطرت اولی خودش به دنبال کمال است، به دنبال مسائل معنوی است و آن کمال یابی و رسیدن به کمال و ظهور و مظهر کمال را با معیارهایی که خدا در اختیارش قرار داده است، می‌سندد. الآن شما آمدید در اینجا نشستید، داعی برای آمدن در اینجا چیست؟! توجه کردن، شنیدن مطالب و مسائل اخلاقی و مطالبی که بالأخره از دیدگاه و دریچه خاص آن مطالب مورد توجه قرار می‌گیرد. مسئله زیاد است، این طرف و آن طرف حرف زیاد است، کتاب زیاد است، دفتر زیاد است، مجله زیاد است، صحبت زیاد است اما آنچه باعث شده است که شما در اینجا بیایید، دیدگاه شما نسبت به مطالب و مسائل اخلاقی از دریچه خاص است، یعنی شما از این نظر توجه می‌کنید که انتساب بنده به يك هم‌چنین بزرگ و ارتباطی که من چند صباحی با این بزرگ داشتم، با این ولی خدا داشتم، شاید تجربه‌ای باشد برای اینکه افراد بتوانند از این تجربه برای رسیدن به منویات و اهداف خودشان بهره ببرند، طبعاً شاید يك هم‌چنین تجربه‌ای در اختیار کسی دیگر نباشد. بله احتمال هست اما حالا به چه نحو و به چه کیفیت، این مطلب دیگری است. این معیاری است که شما این را در نظر گرفتید و به اینجا آمدید.

معیار دومی که در نظر گرفتید فرض کنید که موقعیت من، کیفیت بیان من، کیفیت صحبت من، خود وضعیت و اخلاق من است، علی‌کل حال آنچه در ذهن شما تصویری ذهنی و تصویری از این ارتباط به وجود آورده است که آن ارتباط، موقعیت شما را در اینجا توجیه می‌کند، براساس آن سرمایه‌های فطری و براساس آن معیارهایی است که ممکن است انسان آن معیارها را در کتب به دست بیاورد و بسیاری از آنها را با همان نفس سالم و سلیم و عقل خدادادی به دست می‌گیرد، هر کجا که آن معیارها منطبق بود آنجا را انتخاب می‌کند و هر جا منطبق نبود طبعاً دیگر رها می‌کند.

اگر قرار باشد که روزی برسد و ما به این وضعیت و موقعیت بسنده کنیم و آن معیارها را از دست بدهیم آن موقع، موقع خطر است! یعنی الآن شما که در اینجا آمدید براساس مطالب و ذهنیات و آموزه‌هایی است که بالأخره از این طرف و آن طرف به دست آوردید و حالا خداوند هم همه آن عیوب ما را پوشانده است و غفار الذنوب و سائر العیوب، آن عیب‌ها و نقایص ما را برای شما فاش نکرده است و شما براساس آن تصویر ذهنی يك نوع ارتباطی را با این وضعیت ایجاد می‌کنید و براساس تصویری که آن تصویر، تصویر الهی است؛ یعنی این مسئله برای خدا می‌خواهد انجام شود و شائبه دنیا و ریا و سُمعه و اعلان در خیابان و مجله و... در آن نیست.

الآن مجالس می‌گیرند، هیئت می‌گیرند، از يك ماه قبل اعلان می‌کنند که منبری کیست؟! مداح کیست؟! و... کیست؟! در خیابان، این طرف و آن طرف، روزنامه و... [اعلان می‌کنند! اما] اینجا نه روزنامه‌ای هست، نه رادیو هست، نه مجله‌ای هست، نه... هست، هیچ چیزی نیست! فقط خود دوستان می‌آیند و بعد هم همین‌طور در انتظار می‌مانند تا اینکه ما هم تخلف می‌کنیم و عذرخواهی هم می‌کنیم و بعد هم که چند جمله‌ای از آنچه از بزرگان به یاد داریم خدمت دوستان عرض می‌کنیم و بعد هر کسی می‌ماند و حساب و کتاب خودش، هر کسی برای خودش حساب و کتاب خودش را دارد.

لزوم عمل بر طبق وظیفه

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - يك سال قبل از اینکه از دنیا بروند، در مشهد رفقا را جمع کردند، ظاهراً دو جلسه پشت سر هم بود که مجلس اول یا مجلس دوم آن را در همان جلد اول / سراسر ملکوت آوردیم. در آن صحبت قبل، ایشان فرمودند:

رفقا! آن وظیفه‌ای را که خداوند بر عهده ما قرار داده بود، انجام دادیم و مطلب را به گوش شما را رساندیم و راه را برای شما باز کردیم، حال دیگر خود می‌دانید! و من نمی‌توانم بار دیگران را بکشم، من بار خودم را می‌کشم و من آنچه بر عهده خودم است می‌توانم انجام بدهم، دیگر افراد

خود می‌دانند و آنچه هست.

حدود هفت ماه قبل از اینکه ایشان از دنیا بروند من به مشهد مشرف شده بودم، ایشان یک روز به بنده فرمودند که فلانی بیا من با تو کار دارم. من نزد ایشان رفتم، فرمودند که فلانی! ما نسبت به آنچه وظیفه داشتیم، آن را به آخر رساندیم و اینک شماها باید بیایید و این مطالب را پخش کنید و ابلاغ کنید و تبلیغ کنید و این مسائل را بین افراد گسترش بدهید.

راه بزرگان، تنها راه درست و صحیح

علی‌کمال حال آن بزرگان وظیفه خودشان را انجام دادند و به مسئولیتشان عمل کردند و راه را به آخر بردند و این مسیر را آنها برای ما باز کردند نه دیگران، یعنی آنها با کیفیت عملشان، با کیفیت بیانشان، با کیفیت قلمشان، با کیفیت افکارشان، راه را از چاه نشان دادند، راه را از بیراهه به ما نشان دادند و در بین راه‌های مختلف فرمودند که این راه درست است گرچه مشابه این هم فراوان وجود داشته باشد، آنچه که درست است این راه است و آنچه که به مقصد می‌رساند این راه است، آنچه که در آن ریا نیست این راه است، آنچه که در آن سمعه نیست این راه است، آنچه که در آن بیا و برو و تبلیغات و بالا و پایین و... نیست این راه است و این را هم نشان دادند و ما هم به صدق، صحت، استقامت، متانت و اتقان این مسیر یقین داریم. اگر یقین نداشتیم خبر راه‌های مختلف هم وجود دارد و دیگر نیازی به انحصار در يك راه واحد نیست.

لزوم حفظ داده‌های خدادادی در هر روز

باید همین اساس و همین یافته‌های ذهنی و همین داده‌های خدادادی را که خدا در نفس و عقل انسان به صورت سرمایه اصلی برای حرکت انسان و نیفتادن در اشتباه و خطا قرار داده است، هر روز حفظ کنیم، مسئله این است و مطلب این است که آن صدقی را که در ابتدا براساس آن صدق قدم در جایی می‌گذاشتیم، خدای‌ناکرده بر اثر مرور زمان تبدیل به کذب نشود، آن صفا و بدون غل و غش بودن که بر آن اساس انسان آمده و جایی را برای تبلور و فعلیت استعدادها و تهیو خودش آماده می‌بیند، آن صفا و آن موقعیت نفسانی به واسطه مرور زمان و تمرکز در يك جا بودن و دل‌خوش کردن به يك محیط و انس گرفتن به يك جا، به غیر صفا تبدیل نشود و آن معیارهایی که ما قبلاً با آن معیارها این راه را انتخاب کردیم، آن معیارها و آن ارزش‌ها جای خود را به ضد ارزش ندهد که اگر بدهد در همان جا توقف کردیم و مانند بقیه هستیم! هیچ فرق نمی‌کند، هیچ تفاوتی از این نقطه نظر دیگر وجود ندارد.

مثلاً فرض کنید که دیده شده همین سازمان‌های انحرافی و ارگان‌های انحرافی که قبلاً و در همان زمان سابق بودند و الآن هم این طرف و آن طرف هستند و افرازش منتشر شدند و در این طرف و آن طرف پراکنده شدند، انسان وقتی که آن اصول اولیه را نگاه می‌کند می‌بیند چیزهای بدی نیست، اقامه عدل است و دفع ظلم است و رفع ضیق از همه اقشار اجتماع است و صداقت است و...، تمام اینها مسائلی است که با این مسائل اذهان مایل به فطرت جوان که به دنبال این مطالب می‌رود و از طرف دیگر در مواجهه با مسائل خلاف، خلافت را می‌بیند به سمت این سازمان‌ها هدایت پیدا می‌کنند و وارد این سازمان‌ها می‌شوند و مدتی که گذشت و با آن مکان و با آن افراد خو گرفتند و با آن محیط انس پیدا کردند، کم‌کم از آن مبانی و اصول اولیه‌ای که از آن به‌خاطر آن مبانی آمدند و الا نمی‌آمدند فاصله می‌گیرند! چرا در فلان سازمان برود و فرض کنید که جان خودش را هم به خطر بیندازد؟! چرا در فلان جا برود که ممکن است تضییقاتی هم برای او وجود داشته باشد؟! این [جوان و این سازمان‌ها از اول] این‌طور نبوده‌اند. از اول شعارها شعارهای فطرت‌پسندانه، عقل‌پسندانه، آن ضمیر صافی

انسان‌پسندانه، آن روح طالب ایمان‌پسندانه، با آن مطالب، این اذهان متوجه می‌شود، وقتی که آمد و يك سال و دو سال و سه سال که ماند با آن تغییراتی که در آنجا پیدا می‌شود کم‌کم احساس يك تعلق زائد بر پیگیری همان مطالب گذشته را در وجود خود می‌کند.

اهمیت رشد و ترقی در قبال توجه به بقاء و بودن در محیط

اگر فرض کنید که این جوان به این مطلبی که گفته شد نپردازد و بیاید و همین‌طور ادامه بدهد، هر کسی هرچه گفت گوش بدهد و هر کسی هر مطلبی گفت بپذیرد و تنها امید خودش را بقاء در این محیط قرار بدهد نه رشد در این محیط، بقاء در این محیط و بودن در این محیط يك مطلب است و رشد و ترقی مطلب دیگر است، اگر دیدیم ما در محیطی هستیم که به‌واسطه بقاء در آن محیط و انس و تعلق با آن محیط از مسیر خود کنار افتادیم، آن همتی را که سابق داشتیم الآن نداریم و آن اشتیاقی که را قبلاً داشتیم الآن نداریم، باید به خود بباییم و ببینیم علت کجا است؟ بعد از اینکه محیطی سپری شد، مدتی گذشت، آن‌وقت آن ارزش‌هایی که آن جوان برای آن ارزش‌ها وارد این نهاد و این سازمان می‌شود، وارد این دستگاه می‌شود و آن ارزش‌ها کنار می‌رود و فقط ارزشی که باقی می‌ماند بودن در اینجا است، همین یعنی تمام آن مطالب، تمام آن افکار، تمام آن نیات، تمام آن صداقت‌ها کنار می‌رود. می‌گویند که این کار را نکن آبروی ما می‌رود! فرض کنید که اگر این کار را انجام بدهیم، آبروی این شخص در خطر می‌افتد! اگر این کار را انجام بدهی [آن شخص چه می‌شود!] خب این همین مسئله‌ای بود که قبلاً مورد اعتراض بود، همین قضیه‌ای بود که اگر اول کسی انجام می‌داد اعتراض می‌کردند ولی چون مدتی گذشته است خود نفس حضور در آنجا و تعلقی که برای انسان نسبت به آنجا به‌وجود آمده است، کم‌کم تمام ارزش‌های قبل را زیر پا می‌گذارد و همه را از بین می‌برد. دیگر در آنجا صداقت نباید وجود داشته باشد چون ممکن است اولین حرکت صداقت‌گونه با اصول و پایه‌های باقیمانده آن سازمان در تعارض باشد، پس صداقت کنار می‌رود و صفا کنار می‌رود و می‌گوییم که اگر این را نگوئیم، آبروی ما می‌رود و اگر این را نگوئیم آن‌طور می‌شود.

يك وقت در همان زمان گذشته و زمان سابق یکی از دوستان نقل می‌کرد:

در روزنامه‌ای به اهل علمی تهمتی را زدند و از او هتك احترام کردند و آن بنده‌خدا اهل این حرف‌ها نبود، متصل به دستگاه سابق و به رژیم گذشته نبود. بعد معلوم شد که نه! این تهمت بوده است. افرادی که وابسته به این جریان بودند رفتند و تحقیق کردند و گفتند که این تهمت بوده است، به مسئولین روزنامه گفتند که حرف خود را پس بگیرید، گفتند که نه! پس نمی‌گیریم! گفتند که چرا؟! گفتند که چون آبروی این روزنامه می‌رود!

عجب! آیا آبروی روزنامه می‌رود؟! یعنی آیا هتك حرمت يك مؤمن که به‌خاطر آن، انسان خود را در مسیر و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار می‌دهد، آن هتك حرمت تا قبل از رسیدن من به این موقعیت حرام بود و الآن که من به این موقعیت رسیدم دیگر هتك حرمت اشکال ندارد؟! این می‌شود خطر! یعنی انسان به‌واسطه فرورفتن در تعلقات مادی و احساسات و به‌واسطه انسی که با آن محیط می‌گیرد و انس او با آن محیط نفس خود را نسبت به آن محیط، مشعوف و منبسط و خوشحال و متلذذ و متنعم احساس می‌کند و می‌گوید که الآن من در اینجا هستم و الآن من در این موقعیت هستم، به من می‌گویند که فلانی جزو این سازمان است، به من می‌گویند که فلانی جزو اینجا است، اینکه می‌گویند که فلانی، فلانی، بدانیم که خطر دارد می‌آید. اینجا مرتباً و کم‌کم آن ارزش‌های قبلی فراموش می‌شود، فلانی اینجا است، پس صداقت کجا رفت؟! انصاف کجا رفت؟! آن حس هم‌نوع‌دوستی کجا رفت؟! حالا چون يك نفر جزو گروه ما نیست آیا باید هر تهمتی را به او زد؟! آیا همین‌که جزو گروه ما می‌آید هر مسئله‌ای را که می‌خواهد بگوید و هر کاری را که می‌خواهد انجام بدهد، دیگر مبرّی می‌شود؟! همین‌که خارج از گروه ما می‌شود، صاف می‌رویم دنبال او که چه‌کار کرد و فوراً یادداشت می‌کنیم! چه نقطه

ضعفی داشت، فوراً یادداشت می‌کنیم و اگر هم نقطه‌ضعفی نداشت فوراً می‌سازیم! این می‌شود آن خطر.

نفوذ شیطان در عقل و نفس به واسطه عدم تربیت صحیح

یعنی انسان اول بر اساس ارزش‌ها و آموزه‌های فطری و الهی و خدادادی، راهی را تعقیب می‌کند و چون در تحت تربیت صحیح قرار نگرفته است، کم‌کم شیطان می‌آید - خوب هم بلد است! چنان این شیطان بلد است با همه ما همنشین بشود و در کنار همه ما قرار بگیرد که اصلاً به خواب هفت‌پشت هم نبینیم و نفهمیم که از کجا خوردیم و از کجا وارد شد! - و در افکار و نیت و نفس و عقل ما نفوذ می‌کند، یواش یواش می‌آید و آنها می‌گیرد، فکر ما که قبلاً در مواجهه با يك قضیه به این راه می‌رفت الآن می‌بینیم سی درجه انحراف پیدا کرده است، می‌گوییم عجب! من که قبلاً این‌طور فکر نمی‌کردم! من در چنین قضیه‌ای که قبلاً اتفاق می‌افتاد خیلی صریح می‌گفتم که حق این است و باطل این است، الآن يك خرده مکث کردم، يك خرده دارم روی آن فکر می‌کنم، ببینم حالا چه می‌شود؟ تا شب فکر کنم جوابتان را می‌دهم! سابق نمی‌گفتی تا شب فکر کنم جوابت را می‌دهم، تا چنین مسئله‌ای [اتفاق می‌افتاد خیلی راحت حرفت را می‌زدی!] صورت مسئله هم هیچ فرقی نمی‌کند، اما حالا چون این مسئله در ظرف و محدوده ارتباط با يك رفیق قرار گرفته است، يك دفعه شما می‌بینی که سست شدی! آن صلابت و استقامت و تیزی شمشیری را که اول نسبت به این جریانات اعمال می‌کردی، کند شده است. این برای چیست؟ برای اینکه خطر دارد جلو می‌آید. یعنی موقعیتی که انسان در آن موقعیت قرار گرفته است، انسان را از آن یافته‌های سابق به فراموشی می‌اندازد و آن وضعیت جدید انسان را نسبت به آن مطالب سست می‌کند و کم‌کم برمی‌گردد و از آن جنبه حریت و آزادی در فکر و اندیشه و آن جنبه آزادی در مقایسه بین قضایا نسبت به هر کسی که می‌خواهد باشد، فرزندش باشد، غریبه باشد، همسایه باشد و فرد در خیابان باشد، هر کسی می‌خواهد باشد، آن حریت و آزادی تبدیل به يك نوع سستی می‌شود و آن سستی وقتی که گذشت تبدیل به سکوت می‌شود و سکوت که گذشت تبدیل به دفاع از ظلم می‌شود!

اگر انسان يك مرتبه جلوی آن را نگیرد همین‌طور يك‌به‌يك از آن مواضع اولیه خود دور می‌شود. این مراقبه‌ای که می‌فرمایند، معنایش این است که انسان نسبت به مواردی که قبلاً برای او اتفاق افتاده است و مطالبی که الآن برایش اتفاق افتاده است مقایسه کند که چقدر جلو آمده است و چقدر عقب رفته است؟ آیا در همان‌جا ایستاده است؟ در ارتباط با مسئله به چه نحو است؟ همین قضیه و همین نکته در راه خدا هست.

راه خدا راه عبور و حرکت است نه توقف و سکون

توجه کنید که راه خدا راه عبور است نه توقف، راه حرکت است نه سکون، راه عبور از نفس است نه غلطیدن در مظاهر نفس. اگر در اینجا اعتراضی به من وارد است، چون پسر علامه هستم نباید این اعتراض را در درون خود نگه دارید و صحبت نکنید و بگویید نه! حرف نزنیم که آبرویمان می‌رود! مجلس چه می‌شود! دشمن چه می‌گوید! دشمن کیست؟ دشمن خود ما هستیم! حالا امروزه دیگر رسم شده است که هر کسی حرف می‌زند می‌گویند: «دشمن دشمن دشمن!» دشمن خود ما هستیم! دشمن نفس ما است! دشمن اراده‌های دنیوی ما است! دشمن تعلقات مادی ما است! ما نمی‌توانیم این را از خودمان بیرون کنیم و می‌گوییم همسایه دشمن ما است! فلان شخص در خیابان دشمن ما است! نه! آنها دشمن نیستند و هر کسی برای خودش کار دارد، زندگی دارد، برای خودش برنامه خودش را دارد، ما به‌جای اینکه به خودمان بپردازیم و نیت خودمان را صالح کنیم و کار خودمان را درست کنیم و فکر خودمان را اصلاح کنیم، چون از ما بر نمی‌آید نه اینکه بر نیاید نمی‌خواهیم بر بیاید! دائماً عیب را به این می‌زنیم، به آن می‌زنیم، همسایه ما بد است، فلان شخص بد است، فلان رفیق بد است، اصلاً فلان شخص بد است

که حرف ما را عوضی می‌شنود! بابا گوش است می‌شنود دیگر، آیا این ضبط هم عوضی می‌شنود؟! آیا این میکروفون هم عوضی می‌شنود؟! چرا اصلاً باید عوضی بشوند؟

نمی‌خواهیم خودمان را اصلاح کنیم، می‌خواهیم آن التذاذ نفسانی را در تعلق به دنیا برای خود نگه داریم. می‌خواهیم از این مسائل دنیوی لذت ببریم و خود را از آن لذت عالی محروم می‌کنیم. چرا؟! برای همین مسائل عادی و این دو روزه دنیا که اصلاً در اختیار کسی نیست و هیچ کسی نمی‌تواند روی این مطالب حساب کند. لذا باید کاملاً مواظب باشیم که مبادا در این ارتباطی که مخصوصاً انسان با افراد و موقعیت‌های مختلف پیدا می‌کند، آن مسیری که بزرگان برای ما ترسیم کردند زیر پا گذاشته شود و هر کسی این کار را انجام بدهد به مکتب اولیاء خدا خیانت کرده است.

لزوم باز بودن راه انتقاد

اگر بر شخصی اشکال وارد است باید اشکال را مطرح کند، حالا لازم نیست انسان برود در ملا عام بگوید، فرض کنید که برود در کناری و بگوید آقا این اشکال به شما وارد است. یکی هم خود بنده، الان ما در قم با دوستان و رفقایمان چطور هستیم؟ حالا دوستان و رفقای مخدرات به‌خاطر کرامتشان، هر چه هست اغماض و... می‌کنند. اما در قم با دوستانی که هستیم بدون رودربایستی می‌آیند و مسئله و ایراد را به من می‌گویند که این کار را که شما انجام دادید، این کار شما با این مسئله مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - جور درمی‌آید یا جور در نمی‌آید؟! این طوری ما [راه انتقاد و پیشنهاد را] باز کردیم. یا من می‌گویم جور درمی‌آید و دلیل می‌آورم یا می‌گویم جور در نمی‌آید و موقت است و یا اگر اشتباه می‌کنم من را از اشتباه درمی‌آورند. اگر روزی برسد که من به اعتراضی که به من وارد می‌شود و نقدی که به من وارد می‌شود، عکس‌العمل نشان بدهم و در خود بگیرم که مثلاً این فرد به من ایراد می‌گیرد، بگویم که آن موقع که تو در شکم مادرت بودی ما آن موقع فرض کن چه بودیم! اگر روزی مطلب به اینجا برسد آن روز، روز سقوط من است و سقوط هر کسی است که این فکر را می‌کند و هر شخصی است که مسئولیت دارد. دقت کنید که اگر شخصی مسئولیتی را در این مسیر و در این محدوده می‌پذیرد و خود را تابع مکتب مرحوم آقا و تابع مکتب اولیاء خدا می‌داند، اگر نمی‌تواند خود را با این موقعیت وفق بدهد، همین الان مسئولیتش را کنار بگذارد! اگر شخصی نمی‌تواند با این موقعیت کنار بیاید برای چه هم بار خود را زیاد می‌کند و هم برای سایر افراد در دسر ایجاد می‌کند؟!

من در تمام مدت عمرم، چه تجربه‌ای را که از مشاهده افعال بزرگان دیدم و چه تجربه‌ای را که در مطالعه با تاریخ و کتب بزرگان یافتم، هیچ کسی را مثل مرحوم والد پیدا نکردم. ایشان خیلی عجیب بودند! ایشان این کار را هر روز انجام می‌دادند که اجازه نمی‌دادند در ارتباط با دوستان خودشان، در آن مسیر و راهی را که خدا تعیین کرده است به‌اندازه سر سوزنی انحراف پیدا شود. بارها ایشان می‌فرمودند که من ناراحت هستم از اینکه دوستان می‌آیند و دست من را می‌بوسند! تا اینکه مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیهما - به ایشان فرمودند که بگذار ببوسند، شما حالا يك توجه دیگری بکنید.

لزوم رعایت نکات اخلاقی و تربیتی در رفتار و گفتار

خود ایشان می‌فرمودند که وقتی که رفقا می‌خواهند همدیگر را ببوسند، پیشانی را ببوسند. برای چه؟! چون دست بوسیدن با پیشانی بوسیدن فرق می‌کند. کسی بیاید پیشانی مرا ببوسد تا اینکه دست من را ببوسد، آیا حال من یکی است؟ ما که معصوم نیستیم، ما که به مقام عصمت نرسیدیم، ما که امام نیستیم و ما که ولی‌خدا نیستیم. تمجیدهایی که می‌شود، تعریف‌هایی که می‌شود، در این تعریف‌ها باید رعایت نکات اخلاقی و تربیتی بشود و جملاتی که به‌کار برده می‌شود باید این جملات سنجیده باشد، آدم هر حرفی را نمی‌تواند به هر کسی بزند چون بعضی‌ها تحمل ندارند و يك خرده بیشتر تعریف کنی به خود

می گیرند! به ظاهر می گویند که نه آقا ما قابل نیستیم! نه آقا، خیلی هم قابل هستند! خیلی! قابل که سهل است صدتا قابله دارند! این مسئله برای همه افراد دیگر به طور قطعی روشن است که همه ما دچار لغزش هستیم و باید به این مسئله دقت کنیم.

حساسیت شدید و برخورد مرحوم آقا نسبت به بوسیدن پا

یکی از مواردی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نسبت به آن خیلی پافشاری می کردند - و وضعیت ایشان عجیب بود و من در کسی این مسئله را ندیدم - این بود که اگر کسی می آمد و پای ایشان را می بوسید، اصلاً دیگر دنیا زیر و رو می شد! یعنی این قضیه قضیه ای نبود که تصنعی باشد! نه، مسئله تصنعی نبود، حال ایشان طوری می شد و به یک وضعیت درمی آمدند! يك مرتبه با ایشان در راه مسجد بودیم و من پشت سر بودم، تقریباً حدود پنجاه متری از عقب تر می آمدم و سنم حدود هفده سال بود، یکی از دوستان ایشان پشت سر ایشان بود و تازه هم آشنا شده بود و به این مسائل هم وارد نبود و از منزل که حرکت کردیم به همان چهارراه هدایت که رسیدیم، سر پیچ این فرد يك مرتبه افتاد و پای ایشان را بوسید! ایشان يك دفعه ایستادند و رنگشان سفید شد و نشستند و اصلاً حال تهوع برای ایشان پیدا شد! یعنی آن قدر منقلب شدند که نتوانستند حرکت کنند و ده دقیقه همین طوری نشستند و بعد دوباره راه افتادند! این تصنع نیست، یعنی آن قدر این مسئله برای این شخص گران است که من الآن در وجود خودم با بقیه چه فرقی می کنم؟! چرا او باید پای من را ببوسد؟! چه فرقی بین من و او هست؟! چرا باید این طور باشد؟! چرا باید مؤمنی در مقابل مؤمن دیگر این کار را کند؟! اینها شوخی نیست! اینها راه هایی است که بزرگان [به ما نشان دادند و] ما با چشم خودمان دیدیم نه اینکه شنیدیم.

يك مرتبه در دهه اول محرم که در منزل یکی از همین دوستان در مشهد روضه بود و ظاهراً من هم صحبت می کردم، بعد از صحبت که ایشان آمدند پایین و در حیاط حرکت می کردند، یکی از همین غریبه ها که از طهران آمده بود که ایشان را ببیند يك دفعه در حیاط افتاد و پای ایشان را بوسید! ایشان آن قدر متأثر شدند که با پا به او زدند و بلند فرمودند که آخر این غلطها چیست که دارید می کنید؟! به این نحوه برخورد کردند.

الآن قضیه ای به یادم آمد که قضیه خیلی عجیبی بود، واقعاً بعضی از افراد چقدر اهل اخلاص و خلوص بودند! یکی از علما که هم در مشهد بود و هم در طهران، یعنی چند ماه در طهران بود و چند ماه هم در مشهد، به نام مرحوم آية الله آقا سیدعلی لواسانی که فرد خیلی فاضلی هم بود، عالم بود، خیلی پیر بود، شاید متجاوز از صد سال عمر داشت، به مرحوم آقا هم خیلی ارادت داشت و ایشان را هم خیلی دوست داشت. مرحوم آقا هم وقتی که در مشهد بودند، به منزل او می رفتند و خیلی از اوقات ما هم می رفتیم و ایشان هم می آمدند. خیلی هم اهل شوخی بود و به خصوص وقتی که ما را می دید شوخی او گل می کرد! خدا رحمتش کند.

بعد از اینکه مرحوم آقا از دنیا رفتند يك دفعه من به اتفاق یکی از دوستان به عنوان تشکر به منزل ایشان رفتیم، دو یا سه نفر دیگر هم بودند. ایشان گفتند که من می خواهم این قضیه را به شما بگویم و تابه حال هم به کسی نگفتم ولی می خواهم حالا به شما بگویم. گفتند:

در همین دو یا سه سال اخیر، من يك دفعه به پدر شما گفتم که می خواهم برای شما نعلین بخرم و بیاورم. (ظاهراً منزلشان هم در همان خیابان ری و آن طرف ها بوده که نعلین علما را هم در آنجا درست می کنند و از این کفاشی ها در آنجا بوده است.) ایشان فرمودند: بسیار خوب، بیاورید. می گفت که به آن شخص کفاش گفتم که چه کار کن و چه نعلینی باشد و سبك باشد و فلان باشد. می گفتند خلاصه خیلی سفارش کردیم تا اینکه يك نعلین زرد و خیلی قشنگ و تر و تمیز و سبك و خوب و چرمی برای ایشان درست کردند و يك ماهی هم طول کشید و بعد به مشهد آوردیم و به ایشان تلفن کردم و گفتم که آقا این نعلین را آوردم و می خواهم به منزل شما بیاورم. ایشان فرمودند که نه، من به منزل شما می آیم. گفتم که نه من می آیم و بالاخره ایشان فرمودند که نه من می آیم و

برای فردا صبح وقت گذاشتند که بیایند.

يك ساعت قبل از اینکه ایشان بیایند، دو نفر از معممین طهران که به مشهد آمده بودند، به منزل ما آمدند و صحبت از پدر شما شد، اینها شروع کردند به بدگویی کردن و هرچه از دهانشان درآمد گفتند! (حالا جرم پدر ما چه بود؟ جرم پدر ما این بود که عارف بود!) شروع کردند به بدگویی کردن و حتی اهانت‌های غیر قابل تحمل که من به آنها گفتم که اگر بخواهید از این بیشتر ادامه بدهید من شما را از منزل بیرون می‌کنم! و گفتند که صبر کنید من جواب شما را خواهم داد! می‌گفت که می‌دانستم که فرض کنید که بعد از يك ربع دیگر، بیست دقیقه دیگر پدر شما می‌آیند. چون ایشان قوی که می‌دادند مثل ما نبودند که نه ونیم که قول دادیم ساعت چند آمدیم؟! البته عرض کردم من تقصیر نداشتم چون در مسیر که می‌آمدیم در بین راه قم و طهران، این وسیله کرایه‌ای را که ما سوارش شده بودیم پلیس گرفت و گفت که این ماشین کرایه‌ای، دزدی است! گفتیم که خب کار ما درآمد! به آنها گفتیم که ما چه کنیم؟ آیا در این بیابان پیاده شویم؟! ولی الحمدالله بعد از سه ربعی مسئله ختم شد و فهمیدند که قضیه چه بوده است. یعنی راننده دزدی نکرده بود و یکی دیگر دزدیده بود منتها وقتی که رفع مشکل شده بود، هنوز این نقل و انتقالات ثبتي و کامپیوتری و... انجام نشده بود و ظاهراً يك ماه طول می‌کشید! جاهای دیگر که يك دقیقه است ولی این شخص می‌گفت که يك هفته و ده روز است که کارهایش را انجام دادیم ولی هنوز این قضیه ثبت نشده است. علی‌کُلِّ حال از آنجا آمدیم و بعد هم که آمدیم در اینجا، با این شهر چه عرض کنم! عجیب و غریب برخورد کردیم که الآن تقریباً بیش از يك ساعت و خرده‌ای است که از آنجا آمدیم و حالا هم اینجا هستیم. عذرخواهی هم کردیم که حالا ان‌شاءالله دوستان می‌بخشند. ایشان (مرحوم آقا) وعده که می‌دادند سر وعده بودند و به وعده عمل می‌کردند. [آقای لواسانی] می‌گفت:

من دیگر با آنها صحبت نکردم و همین‌طور صبر کردم تا پدرتان بالا آمدند و نشستند و آن دوتا دیگر ساکت بودند! پشت سر ایشان [حرف می‌زدند ولی] کسی جلوی ایشان که نمی‌توانست حرف بزند!

ایشان می‌فرمودند:

ما وقتی که در نجف بودیم تمام علمای نجف ما را به همدیگر نشان می‌دادند ولی جلوی ما کسی نمی‌توانست حرف بزند، پشت سرمان هرچه می‌خواستند می‌گفتند الی‌ماشاءالله! فردا می‌دیدیم فلان آقا که تا دیروز به ما سلام می‌کرد امروز دیگر سلام نمی‌کند! خدايا ما چه گناهی کردیم؟! از دیروز تا حالا چه مرتکب شدیم؟! بعد معلوم می‌شد که رفتند و او را دوره کردند و گفتند که این آقا درویش است و صوفی است پس با او ارتباط نداشته باش و سلام و... نکن! می‌دیدیم فردا که در بازار می‌رویم رویش را آن‌طرف می‌کند و سرش را آن‌طرف می‌کند و...! خلاصه ایشان هم این زمان‌ها را گذرانند! علی‌کُلِّ حال حق يك مرتبه روشن می‌شود و ان‌شاءالله وقتی که حضرت ارواح‌افاده ظهور کنند، تمام آن کسانی که از روی سادگی این کارها و مخالفت‌ها را با عرفان و اولیاء خدا کردند، امام زمان علیه‌السلام می‌بخشد و اما آنهایی که از روی عناد این کارها را کردند خواهید دید که بر سر آنها چه خواهد آمد! علی‌کُلِّ حال، ایشان می‌گفتند:

پدر شما آمد و نشست و من رفتم آن نعلین را آوردم، گفتم که آقا ما نعلین را آوردیم، ایشان خیلی تشکر و به‌به و... کردند! (ایشان خیلی اهل ملاطفت و رفاقت و... بودند و در مقام تشکر و دلجویی هم در فامیل خیلی شاخص بودند.) بعد همین‌که آمدند نعلین را از من بگیرند، گفتم که نه نمی‌شود، من باید خودم این نعلین را پای شما کنم!

ببینید این مرحوم آية‌الله لواسانی چقدر مرد بزرگی بودند و چقدر باید از خودگذشته و از نفس‌گذشته و بی‌هوا و... بوده باشد که جلوی دو نفر از معممین که از طهران آمدند بگوید که من [خودم می‌خواهم این نعلین را پای شما کنم!] حالا عمداً می‌خواست جلوی آنها این کار را انجام بدهد که به آن دو نفر بگوید که حالا شما ببینید که ارادت من نسبت به این مرد بزرگ در چه حد است؟ اینکه گفت جواب شما را می‌دهم، منظورش این بوده است.

گفتند:

می‌خواهم نعلین را خودم پای شما کنم! ایشان می‌گفتند که پدر شما همین‌طور ماند که چه بگوید؟ فرمودند: نه، آخر...! گفتم که نمی‌شود، من باید خودم نعلین را پای شما کنم. می‌گفتند که من به پدر شما گفتم که باید پایتان را دراز کنید!

آخر اصلاً این حرف‌ها و این کارها به ایشان نمی‌آمد، بالأخره ایشان چه کار کنند دیگر؟ «غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟!» دیگر ایشان هم که سنشان از پدر ما بیشتر بود و هم خیلی لطیف و ظریف و خیلی هم اهل رعایت بودند دیگر. می‌گفتند:

مرحوم آقا اول با حالت خیلی خجالت و... پای راستشان را دراز کردند! من آمدم این نعل اول را پای راست ایشان کردم و گفتم که حالا باید پای چپ را دراز کنید، وقتی ایشان پای چپ را دراز کردند من نعل دیگر را به پای دیگر ایشان کردم و بعد هم پای ایشان را بوسیدم!

می گفت:

آقای آقا سید محسن شما نمی‌دانید که چه شد؟! ایشان در وضعیتی قرار گرفت که من خودم را هزار بار لعن کردم که چرا این کار را انجام دادم؟!

آن‌هم يك هم‌چنین مرد بزرگی مثل مرحوم آیه‌الله لواسانی، این شخصیت بزرگ، آن‌وقت جلوی این افراد آخر این چه کاری است که انجام می‌دهید؟! حالا آن بنده‌خدا صدق و صفا و خلوصش بوده است و به اجرش می‌رسد ولی پدر بابای ما درآمد با این کاری که او انجام داد!

من به ایشان گفتم: این کارها کارهایی بود که ممکن بود يك وقت ایشان سخته کند! یعنی این طوری نبود که [بخواهد تصنعی باشد]، یعنی احتمال سخته و خطر جدی برای ایشان بود!

ایشان می گفت:

اتفاقاً همین‌طور بود. ایشان يك مرتبه سرش این‌طور شد و رنگش سفید شد و رفت! اصلاً من [یشیمان] شدم و خیلی به‌هم ریختم و...! گفتم: آقا عذر می‌خواهم و معذرت می‌خواهم و...، و ایشان همین‌طور سر را تا يك ربع پایین انداختند! می‌گفت که تا يك ربع نه من جرأت داشتم دیگر حرف بزنم و نه ایشان اصلاً دیگر صحبت می‌کرد و نه زبان‌شان دیگر باز می‌شد. و بعد می‌گفتند که ایشان تشکر کردند و خداحافظی کردند و بیرون آمدند و رفتند.

این يك رفتار از ایشان! و اما من يك رفتار ديگر از شخص ديگري را كه در حرم حضرت معصومه سلام الله عليها اتفاق افتاد براي شما بيان مي كنم. تقريباً چند سال پيش بود كه مي خواستم به زيارت بروم و آمدن در صحن و در كناري نشستم - اين قضيه براي حدود ده يا دوازده سال يا حتي بيشتر است، زمان مرحوم والد بود - يك مرتبه ديدم رئيس يكي از طائفه دروايش كه من او را مي شناختم به اتفاق چند نفر از درب صحن وارد شد كه به سمت حرم بروند، به وسط صحن كه رسيد دو نفر از افرادي كه لايد از مريدها بودند از آن طرف دوان دوان آمدند و به او رسيدند و وقتي كه به او رسيدند، هر دو نفر افتادند و پاي او را بوسيدند و اين شخص هم همين طور ايستاده بود و همين طور توجه مي كرد و خلاصه ابراز لطف و عنايت كه جناب آقا! جناب استاد! جناب دروايش! جناب قطب و از اين حرف ها! همين طور تقريباً حدود نيم دقيقه سر در پاي ایشان گذاشته بودند تا اينكه ایشان اذن فرمودند كه اينها بلند شوند و به راه خود بروند و اينها آمدند! رفيق ما نگاه كرد و گفت: «پدرت را ببين و اين را هم ببين! حالا او دروايش است يا اين؟! او صوفي است يا اين؟! کداميك صوفي هستند؟! كار چه كسي براي خدا است؟! چه كسي دنبال واقع مي رود؟! آن حقايق الهي در نفس چه كسي جا گرفته است؟! کداميك از اين دو؟!» مردك چرا اجازه مي دهی پايت را ببوسند؟! براي چه؟! چه فرقي بين تو و بين او است؟! چه تفاوتی می کند؟! خیلی دلت می خواهد و دلت لك زده خب بيايند دستت را ببوسند، ديگر پا بوسيدن يعني چه؟!

اهمیت عبرت گرفتن انسان از قضایا

این قضیه بایستی که برای همه افراد مایه عبرت باشد. این کسی که الآن به این وضعیت رسیده که جلوی افراد می‌آیند و پایش را می‌بوسند و او نه تنها ممانعت نمی‌کند بلکه خوشحال و مشعوف هم می‌شود، این از اول که این‌طور نبوده است، کم‌کم آمدند و دائماً گفتند که برای آقا صلوات بفرستید، برای آقا جا باز کنید، آقا آمدند! آقا! این آقا آقاها پدر آدم را درمی‌آورد! دائماً برای آقا این‌طور کنید، برای آقا این‌طور کنید، این آقا هم چه می‌شود؟ باد می‌شود باد می‌شود باد می‌شود و اگر کسی چشم داشته باشد، می‌بیند که در این نفس این شش‌ها چقدر باد شده است؟! این شش‌ها که این قدر است وقتی که باد می‌شود يك سر شش چپ می‌رود مغرب، سر راست هم می‌رود مشرق، این قدر باد می‌شود! ولی انسان نمی‌بیند و فقط خیال می‌کند به چقدر مرد متواضعی! چقدر مرد خلیقی! چقدر مرد سر به‌زیری! اما در این سر به‌زیری‌ها چه خوابیده خدا می‌داند!

توصیه مرحوم علامه طهرانی بر لزوم سنجیدن وضعیت قبلی با وضعیت فعلی

این راه و مسیر و مکتبی است که انسان باید دنبال این راه برود. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - توصیه می‌کردند که انسان باید همیشه وضعیت خودش را با آن تفکراتی که قبلاً داشته، با موقعیت فعلی خودش بسنجد.

تنها دغدغه خاطر ما رفع اشکال و ابهام از مسیر افراد

الآن در بعضی از جاها شنیده می‌شود که اگر شخصی کاری انجام بدهد می‌گویند که آقا اعتراض نکن! اشکال نکن! یعنی چه اعتراض نکن؟! اگر مسئله‌ای هست نباید اشکال بشود، نباید اعتراض بشود! تمام حرص و جوش و دغدغه خاطر ما برای همین است که اشکالی در اینجا نباشد، ابهامی نباشد، اینکه من خدمت شما آمدم برای چه آمدم؟ این صحبت‌هایی که بیان کردم برای همین است. مگر خود بنده بارها به شما نگفتم که در مسائل اجتماعی، فقهی، اعتقادی، توحیدی، عرفانی و در هر قضیه‌ای که اشکال دارید بنویسید؟! مطرح می‌شود. آن راهی که با ابهام بخواد برود، نگاه کن و حرف‌زن در آن باشد، چشمت را ببند در آن باشد، صدايت درنیاید در آن باشد، اینجا وضع به‌هم نخورد در آن باشد، اینجا صدا بیرون نرود در آن باشد و... ، این را اصلاً بگذارید در کوزه و آبش را بخورید! این اصلاً به‌درد نمی‌خورد! این فایده‌ای ندارد! این هیئت است! این همین هیئت‌های تئاترمانند است! دیگر اینجا جایی نیست که انسان بخواد رشد و ترقی پیدا کند و راهش باز شود و مسیر هم برای انسان خالی از اشکال و اشتباه که نیست پس این اشتباهات را چه کسی باید بگوید؟ چه کسی باید حل کند؟ این ابهام را چه کسی باید برطرف کند؟ این سؤال‌های در اذهان را چه کسی باید پاسخگو باشد و راه را باز کند؟ مرحوم آقا اگر می‌خواستند در این مسیر حرکت کنند که هفتاد جلد کتاب نمی‌نوشتند. این هفتاد جلد کتابی را که نوشتند برای این است که بگویند ما این هستیم، ما راهمان این است، مطلبمان این است، هر کسی حرف دارد بیاید و حرفش را بزند.

مسیر بزرگان یعنی مسیر صداقت و عبودیت و حریت

بنابراین مسیری که بزرگان آن مسیر را ترسیم کردند، آن مسیر، مسیر صداقت و عبودیت و حریت است. این سه مطلب باید در ذهن باشد، یکی اینکه انسان باید همیشه نسبت به رفیقش صادق باشد و او هم نسبت به انسان همین‌طور و اگر يك روز این صداقت کمرنگ شود، در آن موقعیت نفس انسان می‌ایستد و دیگر ترقی نمی‌کند. معیاری را که امروز خدمت شما عرض می‌کنم این معیار را ما باید

همیشه در فکر و ذهن داشته باشیم. ما باید بدانیم راه خدا راه صداقت و صفای باطن است، و صداقت و صفای باطن است که انسان را حرکت می‌دهد نه نماز شب و نه ذکر و نه شرکت در این مجالس، آن باید اصل قرار بگیرد و ستون برای این خیمه واقع شود. اگر آن صداقت و حریت و عبودیت بود این خیمه در وضعیت خودش برقرار می‌ماند و اگر آن ستون نبود این خیمه پایین می‌آید. حالا ما هرچه تصور کنیم که در زیر خیمه هستیم فایده‌ای ندارد. این دیگر نتیجه‌ای ندارد. همان‌طوری‌که رشد در علوم دنیوی به واسطه توجه و اهتمام بیشتر برای پرداختن است، کسی که در کلاس می‌رود اگر فرض کنید که به جای توجه کردن به درس استاد، شروع کند به جدول حل کردن، آیا چیزی یاد می‌گیرد؟ نه! چیزی یاد نمی‌گیرد و فایده‌ای ندارد. اگر وقتی که به منزل برمی‌گردد، به جای اینکه به درس‌ها بپردازد، مرتب شروع کند به تلویزیون تماشا کردن، این می‌ماند. و همین‌طور در سایر مسائل، در کسب و... همه اینها همین‌طور است.

از دست دادن حریت در مسیر یعنی توقف

در مسیر الهی و در رشد الهی آنچه عمود برای خیمه این موقعیت انسان را تشکیل می‌دهد، اول صداقت انسان با خود و خدای خودش است، دوم عبودیت است که انسان در مقام عبودیت خود را مثل سایر افراد احساس کند نه بیشتر، سوم آن حریت و آزادی در برابر راهش است. هیچ گوهر و کیمیا و چیز ارزشمندی در دنیا نمی‌تواند عوض برای این حریت و آزادی واقع شود یعنی شما نمی‌توانید این را از دست بدهید و در مقابلش چیزی گیر بیاورید. اگر دنیا و آخرت را به شما بدهند که بخواهند آن حریت در قبال خود و مسیر خودتان را از شما بگیرند، باختید و دیگر در آنجا توقف است. بنابراین همه ما باید این مسئله را مورد توجه قرار بدهیم.

همه رفقا مثل دندان‌های یک شانه‌اند

این‌طور به نظر می‌رسد که بعضی‌ها تصورات دیگری از این مجالس و این مسائل و این ارتباطات و این موقعیت‌ها دارند. خب گاهی اوقات برای انسان شبهه‌ای پیدا می‌شود و این شبهه باید رفع شود. به قول و کلام و فرمایش بزرگان تمام افرادی که در راه خدا هستند مثل دندان‌های يك شانه می‌مانند. این مطلبی را که خدمت شما عرض می‌کنم باید همه بپذیریم نه اینکه فقط بگوییم بله بله درست است! نه، باید بپذیریم. و خود مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - که ایشان ولی الهی بود و اصلاً موقعیت ایشان فرق می‌کرد، والله الان من شهادت می‌دهم و اعتراف می‌کنم که ایشان خودشان را با دوستان خودشان مثل دندان‌های شانه می‌دیدند! دلیلش هم همین‌هایی است که گفتیم، واقعاً می‌دیدند منتها از باب تکلیف و از باب مسئله تربیت و... که آن يك بحث جداگانه‌ای بود و خیلی هم در آن موارد سفت و محکم برخورد می‌کردند و در آن هم شکی نبود ولی از نظر ارتباط نفسانی و دیدگاهی که نسبت به افراد داشتند، دیدگاه واقعاً یکسان بود، واقعاً یکسان بود و هیچ تفاوتی نمی‌کرد.

همین رفیق و دوست ما که ما را به اینجا آوردند، ایشان خودشان می‌گفتند:

يك دفعه برای زیارت به مشهد رفتم. به درب منزل مرحوم آقا رفتم، نمی‌دانم در زدم یا در نزد، از بیرون صدا می‌آمد، ظاهراً داشتند منزل را خراب می‌کردند و حیاط و... را اصلاح می‌کردند، نمی‌شد داخل منزل رفت. من در زدم يك مرتبه دیدم خود مرحوم آقا کنار در آمدند، نگاه کردم دیدم حیاط خراب است و... و بیرون هم همان پله و... بود، يك دفعه آمدند و فرمودند: به به سلام علیکم، حال شما! فرمودند که داخل که نمی‌شود بیایید، پس بیایید همین جا بنشینیم. همان‌جا در کنار کوچه و کنار در ایشان روی زمین نشستند و ما هم نشستیم و مرحوم آقا کنار ما نشستند و يك ساعت بگو و بخند و...!

آیا يك استاد می‌آید خودش را در کنار شاگرد قرار بدهد؟! مسئله، مسئله، مسئله شاگرد و استادی بود

دیگر، استاد بگوید من بیایم کنار این شخص و در کوچه بنشینم، مردم در کوچه که می‌آیند نگاه می‌کنند و می‌گویند که حضرت آیه‌الله در کوچه و بغل این آقا نشسته است! مردم چه می‌گویند؟! آقایان چه می‌گویند؟! ایشان همه این حرف‌ها را ریخته در دریا و اصلاً به این مسائل فکر نمی‌کند. پس معلوم می‌شود مطالبی را که ایشان می‌فرمودند خودشان هم عامل بودند، یعنی خودشان این مسئله را احساس می‌کردند و بعد برای افراد دیگر مطرح می‌کردند.

بستن راه انتقاد یعنی خیانت به مکتب اولیای الهی

ولی متأسفانه ما این‌طور نیستیم. ما به ظاهر می‌گوییم که ما کسی نیستیم ولی اگر کسی با ما حرف بزند فوراً به او پرخاش می‌کنیم! فوراً به او می‌تازیم و فوراً او را مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهیم!

این حرف‌ها یعنی چه؟! اگر مانند دندان‌های يك شانه هستیم باید این یکسانی را عملاً اثبات کنیم و به منصفه ظهور برسانیم. فرض کنید اینکه يك نفر بلند می‌شود و اعتراض می‌کند و بعد مورد خطاب قرار می‌گیرد و مورد عتاب قرار می‌گیرد، سرشان را آن‌طرف می‌کنند! تمام اینها خیانت به مکتب آقا و خیانت به مکتب اولیای الهی است و دوستان و این‌گونه افراد هم باید بدانند که ما دیگر حوصله این عریضه‌نگاری‌ها را نداریم و وقت ما دیگر مجال برای این‌گونه مطالب را نمی‌دهد. اگر شخصی می‌تواند خودش را با آنچه گفته می‌شود، آن‌هم از ناحیه بنده وفق بدهد، راه خودش را رفته و مسیر خودش را طی کرده است و طبعاً به تمام آنچه بزرگان گفتند [خواهد رسید]، ما که از پیش خودمان نمی‌گوییم. و اگر کسی نمی‌تواند و ممکن است برای خود و برای دیگران در صحبت کردن و در رفت و آمد کردن و در کیفیت کردار مشکلی به‌وجود بیاورد از همین امروز بگوید که من نمی‌توانم و بنده ظرفیتم این مقدار است و حدّ این مقدار است و کسی که از من تعریف کند خوشم می‌آید و کسی که از من انتقاد کند بدم می‌آید! بسیار خوب بفرمایید مثل سایر افراد بشوید تا اینکه بیش از این انسان به ورطه اعتبارات و توهمات نغلطد.

تمایل به پذیرفتن مبانی اولیاء، علامت حرکت و بودن در طریق

این ایام، ایام بسیار ذی‌قیمت و ارزشمندی است و بسیار توصیه می‌شده است و بزرگان خیلی نسبت به این مسئله توصیه داشتند و من خودم یادم است که اولیاء الهی اصلاً تمام این چهل روز را تا روز عید قربان روزه می‌گرفتند یا اکثر اوقاتش را روزه می‌گرفتند. توجه نسبت به مسائلی که عرض شد بسیار مهم است و انسان بیاورد در خودش و در کردار و رفتار خودش و در ارتباط با خودش مرور کند و خود را نسبت به استقامت و علاقه و شوقش به راه و آنچه را که قبلاً بوده و الآن هست محک بزند. مثلاً اگر قبلاً می‌گفتند که برای اینکه تو این کار را انجام بدهی باید از این کار بگذاری و نباید به اینجا بروی و نباید به این مجلس بروی و...، برای او خیلی مشکل بود و خیلی سخت بود و چه‌بسا زبان به اعتراض هم می‌گشود که آقا این چه راهی است؟! این چه مسیری است؟! این چه مکتبی است؟! این چیزهای ساختگی چیست که درآمده است؟! با بقیه چه فرق‌هایی می‌کند؟! مگر همه این کارها را انجام می‌دهند؟! همه خیلی کارها انجام می‌دهند، این که دلیل نمی‌شود! ولی الآن نه! می‌بیند خیلی راحت است و مسئله برای او حل شده و جلو آمده و می‌تواند، این شخص باید دلگرم باشد و خدا را شکر کند که از این مرحله عبور کرده است و توانسته به مطالب بالا برسد. اگر دید نه، اگر يك هم‌چنین مسئله‌ای گفته می‌شود مقداری برای او سخت است و مقداری برای او سنگین است، می‌گوید که ای کاش این قضیه گفته نشود! ای کاش این مسئله مطرح نشود! ای کاش کار ما به اینجا نرسد که به ما این را بگویند و این مطلب را مطرح کنند! این ای کاش ای کاش‌ها علامت چیست؟! علامت پس رفتن است. باید به‌خود

بیاید و در خود تجدید نظر کند و باید مسیر آینده خودش را روی این قضیه تطبیق کند. حالا نمی‌دانم که دیگر وقت هست یا نه؟ آیا ما می‌توانیم به این مطالبی که شما در اینجا بیان کردید بپردازیم؟ و آیا به این سؤالاتی که شده می‌توانیم پاسخ بدهیم یا اینکه بگذاریم ان شاء الله برای فرصت دیگر؟ گرچه ما گفتیم هر دو ماه یک مرتبه جلسه داشته باشیم ولی ظاهراً هر چند ماه يك مرتبه می‌شود! بیش از این دیگر ما را شرم‌منده نکنید که ما به حد کافی خودمان عرق شرم داریم. حالا ان شاء الله امیدواریم این‌طور نشود یعنی بیشتر بتوانیم خدمت رفقا برسیم. عرض کنم حضورتان که بعضی از سؤالات هست که اینها پاسخش احتیاج به توضیح و تفصیل ندارد، [فعلاً آنها را عرض می‌کنیم].

احکام

گفتن «سلام علیکم» به جای «باسلام» و امثال ذلک

صدقات عام و خاص

جواب: ما «با سلام» نداریم! این «با سلام با سلام‌ها» چیزهایی است که جدید در آمده است. انسان باید آن چیزی را بگوید که در اسلام وارد است که مسلمان بگوید، آن چیست؟ «سلام علیکم!» این را ما در اسلام داریم. این «با سلام» يك خرده شيك بازی است و ما هم که شيك نیستیم! صدقات عام صدقاتی هستند که به همه افراد می‌رسد، مثل کفارات و زکات، فرض کنید انسان پولی به فقیر می‌دهد چه آن فقیر سید باشد و چه سید نباشد ولی صدقات خاص مثل فطریه و کفاره روزه که فقط به عام (غیر سید) می‌رسد.

تأثیر بسیار زیاد خون در روحيات انسان

جواب: اشکالی ندارد. البته این را باید دوستان بدانند که خون مسئله بسیار مهمی است و تأثیر بسیار زیادی در روحيات انسان دارد. امروزه هم که ثابت شده است که مهم‌ترین عضو بدن خون است و اصلاً برای خون يك رشته خاصی درست شده است و آن حساب و کتاب خیلی دقیقی دارد. و من از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به یاد دارم که می‌فرمودند که تا جایی که ممکن است نه ضرورت، اگر پزشك ضرورت تشخیص داد در آنجا واجب است که تزریق خون بشود و اگر کسی تزریق خون نکند و از بین برود حکم قتل نفس را دارد! ولی تا جایی که ممکن است انسان نباید از دیگری خون بگیرد. تا جایی که ممکن است انسان به وسیله داروها و تقویت‌ها و چیزهای دیگر این را جبران کند. برای خود بنده هم که تقریباً چهار سال پیش عارضه‌ای - ناراحتی اثنا عشر - اتفاق افتاد که خود پزشك گفته بود که حتماً باید خون تزریق شود، من سعی کردم که نشود و الحمدلله مسئله منتفی شد و نیازی به آن قضیه پیدا نشد. ولی مسئله خون خیلی مهم است و روحيات افراد، تأثیر کاملاً مهمی روی خون آن افراد ایجاد خواهد کرد. این براساس يك نوع ارتباط بین ماده و بین صورت مثالی است که صورت مثالی و روح آن اعمال در وجنات انسان تأثیر خواهد گذاشت. در چشم انسان تأثیر می‌گذارد، بزرگان وقتی يك نفر را می‌بینند تشخیص می‌دهند که این فرد اهل صلاح است یا اهل ضلال و فسق است. حتی گناهان متعدد تأثیرهای متفاوت روی انسان ایجاد می‌کنند. افرادی که دزد هستند حتی صورت ظاهری آنها برمی‌گردد، افرادی که اهل مکر هستند و اهل دروغ هستند صورت ظاهری آنها برمی‌گردد، حالا خوب صورت مثالی که اهل معنی آن صورت مثالی را تشخیص می‌دهند که آن کسانی که نفاق می‌کنند صورتشان به شکل روباه درمی‌آید، آن به جای خود بماند. حتی ممکن است این آثار در چشم پیدا شود و

امروزه کم‌کم دارند به بعضی از این مسائل می‌رسند. بعضی از این شعب پزشکی و طبابت، در طبابت جدید به پرداختن تأثیر گناهان و تأثیر اعمال و رفتار انسان بر اعضای بدن اختصاص پیدا کرده است که این البته سابقه کهن دارد و از زمان‌های گذشته این‌طور بوده و امروزه کم‌کم این قضیه دارد به يك مسائل بسیار محیر العقول می‌رسد که چطور انسان می‌تواند تشخیص بدهد که چیست؟

علی‌کلّ حال خون دادن کار بسیار خوب و مستحسنی است چون افرادی نیاز به خون پیدا می‌کنند و در این صورت انسان باعث نجات جان بیماری می‌شود. ولیکن در گرفتن خون تا جایی که ممکن است انسان اقدام نکند، حالا صرف‌نظر از اینکه ممکن است هزارتا مرض مثل مرض‌های هپاتیت و... باشد، اینها به‌جای خود ولی از نقطه‌نظر روحی خوب نیست مگر اینکه ضرورت باشد که آن مطلب دیگری است.

جواب: نه اشکال ندارد، عرض کردم که این قضیه [خون نگرفتن] در مورد وجوب نیست بلکه در موارد غیر وجوب و غیر ضرورت است.

احکام

صیغه محرمیت از طریق تلفن

جواب: ما صیغه محرمیت نداریم. صیغه‌ای که ما داریم - متعه - همان متعه نکاح است و از آثار آن، محرمیت است و ما چیزی به نام محرمیت نداریم. بله، ممکن است که انسان بعضی از حقوق خود را در هنگام عقد نفی کند، آن اشکال ندارد. ولی وقتی که عقد خوانده می‌شود چه عقد دائم و چه عقد منقطع، در هر دو واقعاً او زن او و او شوهر او خواهد شد و این زواج یا زواج دوام است در صورتی که عقد، عقد دائم باشد یا اینکه این ازدواج موقت است در صورتی که این عقد، عقد موقت باشد و با تلفن هم اشکال ندارد و شرایطش هم مانند شرایط عقد دائم است که اگر دوشیزه باشد نیاز به اذن ولی دارد و اگر دوشیزه نباشد که بدون اذن ولی هم اشکالی ندارد.

بحثی راجع به نحوه تشخیص خواب‌های روحانی و شیطانی

جواب: خواب‌ها متفاوت است. بعضی از خواب‌ها، خواب‌های شیطانی هستند گرچه صورت روحانی داشته باشند و بعضی از خواب‌ها هم خواب‌های روحانی هستند و تشخیص آن قدری مشکل است و هر کسی نمی‌تواند این تشخیص را بدهد. به‌صرف اینکه گفتند که شما متعلق به رسول‌الله هستید دلیل نمی‌شود بر اینکه این خواب، خواب روحانی بوده است. آن کسانی که مورد اغواء شیاطین قرار گرفتند و انحراف پیدا کردند، از همین راه‌ها بوده است یعنی شیطان به‌صورت يك مظهر روحانی و به‌صورت جلوه‌های روحانی برای افراد ظاهر می‌شود و در حالت رؤیا، منام، در حالت کشف، در حالت یقظه و بیداری آن خواست و منوی و هدف منحرف کننده خود را به معنا یا به‌صورت رسول‌خدا یا امامی از ائمه علیهم‌السلام و یا بزرگی از بزرگان، به این فرد القاء می‌کند یعنی این شخص احساس می‌کند که الآن آن شخصی که این حرف را به او می‌گوید، فرض کنید که رسول‌الله یا یکی از ائمه یا یکی از اولیاء خدا است.

دلیل برای اینکه خواب، خواب روحانی است، در وهله اول عرضه بر فرد خبیر است و در وهله دوم انطباق این خواب بر مبانی شرع. اگر خوابی با مبانی و قواعد و قوانین شرع منطبق نبود گرچه آن صورت، صورت معنوی باشد ولی خواب، خواب شیطانی خواهد شد و در این زمینه مسئله بسیار

است. همین قدر به شما بگویم که آن خطری که بعد از فوت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - پیدا شد، از همین جا پیدا شد و آن انحرافی که پیدا شد و افراد به جاده خلاف کشیده شدند، از مکاشفاتی بوده که به طور صراحت از مرحوم آقا برای افراد پیغام آورده می شد و به هیچ وجه قابل تشخیص نبود و کلام و مطلب دقیق بود و صحبت کاملاً منطبق با واقع و اخبار از غیب بود! یعنی فرد اخبار از غیب می داد! فرض کنید که الآن در آن اتاق چند نفر هستند؟ این دقیق می گفت که چند نفر هستند. وقتی که شخص بیاید این مطلب را بگوید و بعد مطلب دوم را هم صحیح بگوید، آیا شما نمی پذیرید؟! می گوید که درست است دیگر، مثلاً هفت نفر و دارای این خصوصیات و این مسائل. و این از خطرناک ترین مطالبی است که البته بنده هنوز به آن نپرداختم و بعداً به طور گسترده نسبت به این مسئله تذکر می دهم. علی کل حال ان شاء الله که رؤیا روایی مبشره است و درست است و ان شاء الله واقعیت داشته باشد. منتها عرض کردم که نباید انسان به این مطالب غره شود و فریب بخورد، آن مطلب دیگری است.

اجتماعی و تربیتی

لزوم تربیت فرزندان با اخلاق و روح معنوی

جواب: شما پاسخ خودتان را دادید دیگر و مسلم است دیگر باید ارتباط بیشتر باشد، انس بیشتر باشد. آن راهی که از محبت باز می شود هیچ گاه با خشونت گشوده نخواهد شد و آن تأثیری را که محبت می گذارد هیچ وقت آن تأثیر را خشونت و تندوی نخواهد گذاشت. علی کل حال انسان باید با فرزندان خودش رفیق و همدل باشد و عملاً کم کم [مسائل را برای آنها بیان کند].

يك وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - شخصی را بعضی از سال ها در ایام مختلفه برای منبر دعوت می کردند که الآن ایشان به رحمت خدا رفته است، فرد فاضلی بود و وضعیتی داشت که غیر از اشتغال به روحانیت، ظاهراً به حقوق و وکالت و... هم اشتغال داشت و ابتدائاً کیفیت لباس او قدری فرق می کرد. ما می دیدیم که ایشان اول ماه رمضان در وضعیتی آمده که مثلاً قبا نداشت، همین لباس معمولی داشت و يك عبا و محاسنش هم مثلاً خیلی کوتاه بود. کم کم روز هشتم و دهم که می شد لباسش تبدیل به قبا می شد و يك خرده محاسن اضافه می شد و حرکات و رفتار و صحبت و... تغییر پیدا می کرد. خب می فهمیدیم این قضیه از چیست؟ متوجه می شدیم که نفس ارتباط با مرحوم آقا این قضیه را به این شکل در آورده است تا اینکه اتفاقاً خود ایشان در اواخر ماه رمضان بالای منبر این مطلب را گفت. بالاینکه مرحوم آقا افرادی را که دعوت می کردند شدیداً نهی می کردند از اینکه اسم ایشان را بالای منبر ببرند. ایشان در این مسئله خیلی شدید برخورد می کردند و حتی تهدید می کردند که اگر اسم مرا ببرید دیگر بار دوم دعوت نمی شوید! یعنی دیگر شرمنده هستیم و معذور هستیم از اینکه شما را دعوت کنیم! و این هم یکی از آن مطالبی است که ما و امثال ما باید به این مسئله دقت کنیم و از تعریف پرهیزیم و ما باید از اینکه جلوی جمعیتی ما را تعریف کنند پرهیزیم و بدانیم که کلاه سر ما رفته است و به جای کسب آبرو و حیثیت [قضیه را باختیم]. این قضیه مربوط به سال اولی است که از ایشان دعوت شده بود و ایشان خب آن سال اول متوجه نبود. در اواخر ماه رمضان شخصی آمده بود و سؤالی کرده بود و هتاک می کرده بود و تقریباً می توانم بگویم که در واقع بین آن شخص و بین آقا جدالی واقع شد، فردی بود که اتفاقاً از ارحام هم بود و فرد خیلی بی تربیت و بی ادب و بذی اللسان^۱ بود یعنی زبانش زبان تند بود و الفاظ خیلی رکیکی به کار می برد! این فرد منبری خیلی ناراحت می شوند و فردا که بالای منبر

۱. لغت نامه دهخدا: بیهوده گوی و بد زبان و فاحش اللسان؛ اقرب الموارد: ناسزا گوی، ج: ابنیاء.

می‌رود، شروع می‌کند به صحبت کردن و بعد يك دفعه شروع می‌کند از مرحوم آقا مطالبی را می‌گوید: شما نمی‌دانید ایشان چه شخصیتی است؟ این چه است؟ این چه است؟ (می‌گفت:) تابه‌حال در این مدت يك قضیه اتفاق نیفتاد که من تمام کتب و مدارك را ببینم و مطالبی را بگویم و ایشان نیاید ایراد بگیرد، وقتی که از منبر پایین می‌آیم ایشان می‌گوید: در فلان کتاب این را نوشته است. (بعد می‌گفت:) آخر این کم جان کردن نیست؟! کم کار کردن نیست؟! چه نیست!؟

شروع کرد به گفتن این‌گونه مطالب و از جمله مطالبی که ایشان گفت این بود که می‌گفت: این را من خودم دارم می‌گویم که ایشان فردی است که کسی همین‌قدر که در کنار ایشان بنشینند متحول می‌شود و دیگر نیاز نیست ایشان صحبت کند و دیگر نیاز نیست برای او حرف بزند، همین‌که فرد کنار او می‌نشیند کم‌کم این آثار [را در خود احساس می‌کند!] (و می‌گفت:) خود بنده این را احساس کردم. و انسان باید این‌گونه برخورد کند.

بنده خدا آدم رُکی هم بود، حالا دیگر به رحمت خدا رفته است. علی‌کل‌حال مسئله باید طوری باشد که يك نوع ارتباط متقابل وجود داشته باشد و افراد تصور نکنند که به‌واسطه این رعونت^۱ و ملاطفت و عطوبت^۲ به خواست‌های خودشان رسیدند، باید به این نکته هم توجه بشود.

فلسفی

عالم ذر

جواب: چه عرض کنم از عالم ذر و همسریابی اطلاع ندارم که در این دنیا منتظر آن باشیم! حالا به‌صورت کلی عرض می‌کنم: آنچه در این عالم اتفاق می‌افتد، همه اینها در پرونده‌های ما ثبت شده است، حتی آمدن شما در اینجا، آمدن بنده در اینجا، تمام این صحبت‌هایی که امروز بنده در اینجا بیان کردم و توجهاتی که شما مبذول داشتید، همه اینها ثبت شده و در دفتر هست. دلیل آن چیست؟ يك نفر که مقداری چشمش باز باشد این قضیه و این صحنه و تمام این مطالب را می‌تواند قبلاً در خواب یا مکاشفه ببیند. زیاد اتفاق افتاده است که در جلسات عنوان بصری که صحبت می‌کنم، قبل از اینکه بیایم و حرف بزنم بعضی از دوستان مطالبی که در آن جلسه مطرح خواهد شد را قبلاً به من می‌گویند که شما در این جلسه این مطالب را می‌گویید، چون من در مجالس عنوان بصری گاهی اوقات حتی تا صبح هم هنوز فکر نکردم که چه مطالبی را مطرح کنم، صبح که بلند می‌شوم تازه فکر می‌کنم که امروز راجع به چه مطالبی صحبت کنم. حالا یا اینکه در همان مجلس بعد از سخنرانی یا بعد از ظهرش بعضی از دوستان می‌گویند: ما تمام این مطالب را قبلاً دیده بودیم! خب از کجا دیدند؟ آن شخصی که می‌آید و می‌گوید که شما این مطلب را در این جلسه خواهید گفت و حتی به او گفتم که نه! من در این فکر نیستم و مطلب چیز دیگری است و بحث دیگری داریم انجام می‌دهیم، می‌گویند که خیلی خوب حالا خواهیم دید و به هم می‌رسیم! و می‌آیم و شروع به صحبت می‌کنم و يك مرتبه از وسط کلام صحبت به‌سمت دیگری انحراف پیدا می‌کند و این مطالب هم مطرح خواهد شد و راست هم می‌گویند. و در بسیاری از این مجالس که بنده صحبت می‌کنم، از اول هیچ پیش‌فرضی نسبت به مطالبی که گفته می‌شود ندارم، یا اینکه

۱. لغت‌نامه دهخدا: رعونت: نادانی و کم‌عقلی؛ غیاث اللغات: ابلهی، بلاهت، حماقت؛ فرهنگ فارسی عمید: سست شدن، احق شدن.

۲. لغت‌نامه دهخدا: عطب: نرم و نازک شدن پنبه؛ منتهی الارب: عطب القطن، پنبه نرم شد؛ لسان العرب: عَطَبٌ يَعْطُبُ عَطْبًا وَ عَطُوبًا: لان. و هذا الكبشُ أعطبُ من هذا أی ألین.

پیش فرض‌هایی دارم و لکن صحبت به‌نحوی پیش می‌آید که مطلب به جای دیگری می‌رود و مسئله از جای دیگری سر درمی‌آورد، اگر این مطالب نباشد پس این شخص از کجا فهمیده است؟! از کجا سر درمی‌آورد؟! حتی صحبت‌ها و حتی افرادی که در اینجا هستند، [از همه اینها خبر دارند.] فرض کنید افرادی که خواب می‌بینند مبنی بر اینکه هفته دیگر این قضیه اتفاق می‌افتد، از کجا این مسئله روشن می‌شود؟ البته ان‌شاءالله بنده این مطالب را در این تألیف اخیری که در ردّ نظریه وحی و... هست^۱ در آنجا در قسمت علم و همین‌طور در قسمت وحی به‌طور مفصل توضیح دادم، ان‌شاءالله دوستان این مطالب را در آنجا خواهند دید.

مسئله از دواج و...، هم بله، همه اینها در عالم ذر نوشته شده است و در آنجا هست و به‌اندازه سر سوزنی تخطی نمی‌شود کرد و لکن این دلیل نمی‌شود بر اینکه انسان بنشیند و بگوید آنچه می‌خواهد اتفاق می‌افتد. همین حرکت کردن انسان و رفتن و به‌دنبال معنا بودن، به‌دنبال کسب بودن، به‌دنبال تلاش بودن، به‌دنبال همسر بودن، همین هم جزو آنهایی است که نوشته شده است و باید باشد. التفات کردید! همین هم جزو آن است که اگر این نباشد انسان به آن هم نخواهد رسید. پس این حرکت و این تکاپو و این تلاشی که انسان در این دنیا انجام می‌دهد، همه اینها دقیقاً در راستای آن مسائلی است که در آنجا نوشته شده است؛ «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»^۲ «که هر تر و خشکی در کتاب مبین که عبارت است از همان کتاب لوح محفوظ، در آنجا ثبت و ضبط است.»

احکام

مداحی و سخنرانی بانوان

جواب: هیچ اشکالی ندارد.

جواب: آنها که شما نیستید، آنها اینهایی هستند که شما دارید می‌بینید و می‌شنوید، بله يك هم‌چنین مسئله‌ای هست و سخنرانی می‌کنند البته فعلاً که منبر نیست و تریبون است و این مطلب به این نحوه درست است و روایت هم داریم، اینها خلاف است. آنچه هست این است که اگر زن برای زن بخواند، ذکر مصیبت بخواند یا شعر بخواند فرق نمی‌کند، در مجالس مولودی یا در مجالس عزّا بخواند و صدای او را نامحرم نشنود هیچ اشکالی ندارد و ثواب هم دارد.

خمس سهام

جواب: البته باید دید که آن سهام خمسش پرداخت شده یا نه؟ اگر خمس آن سهام پرداخت شده است دیگر به این پول فروش سهام خمس تعلق نمی‌گیرد، اگر پرداخت نشده، خمس آن سهام را باید پرداخت کرد.

^۱ . کتاب افق وحی که به طبع و چاپ رسیده است.

^۲ . سوره انعام (۶) آیه ۵۹.

خمس لباس احرام

جواب: این هم مثل همین است.

خمس سود سپرده‌گذاری حج

جواب: نه‌خیر آن پولی که اول شخص برای حج گذاشته است و بعد سود به آن تعلق گرفته است، آن دیگر خمس ندارد گرچه چند سال هم از آن بگذرد.

مکان‌های جایز حرم‌های مطهر برای تردد بانوان در دوران عادت ماهانه

جواب: در خود آن مکان ضریح مطهر، رفتن در آنجا حرام است. در رواق‌های پشت مشروط به اینکه صیغه مسجد خوانده نشده باشد، اشکال ندارد. اما اگر صیغه مسجد خوانده شده باشد نشستن و توقف در آنجا هم حرام است. فرض کنید که يك جایی هست به نام مسجد شیخ بهایی، آنجا خب مسجد است یا مسجد بالاسر، مسجد پایین پا، این جاهایی که حکم مسجد را دارد و صیغه وقف مسجد خوانده شده باشد اشکال دارد و در غیر این صورت اشکالی ندارد.

ارتباط با افراد خارج شده از دین

جواب: اینها که اصلاً از دین خارج می‌شوند، کسی که نماز را رو به قبله نخواند، این خروج از دین است و با این‌گونه از افراد نباید ارتباط برقرار کرد. بله اگر انسان به نحوی ارتباط برقرار کند که موجب اصلاح آنها شود، اشکالی ندارد.

عدم نیاز اجازه شوهر در تعیین وصی

جواب: اشکال ندارد، انسان می‌تواند هر شخصی را وصی کند. زن می‌تواند هر شخصی را وصی کند گرچه شوهر او هم ممانعت کند اشکالی ندارد. وصایت هم مربوط به بعد از فوت است، در زمان حیات که انسان وصی نمی‌خواهد. بعد از فوت هم که خدا بزرگ است، حالا انسان غصه چه را بخورد که حالا بعدش وصی چه‌کار می‌کند و چه‌کار نمی‌کند؟ پولش را در دریا بریزند یا فرض کن به هر کسی که می‌خواهند بدهند، این دیگر در این صورت اشکالی متوجه او نیست و او به وظیفه خود عمل کرده است.

دیگر دیر شد و امیدواریم که این‌بار خداوند هم توفیق بدهد و ما بیش از این دوستان را در انتظار نگذاریم. خداوند همه را مشمول عنایات خودش بکند به‌خصوص در این ایام مبارک که تجلیات الهیه و توحیدیه نسبت به اولیاء خدا از يك ویژگی خاصی برخوردار است؛ همه ما را در زیر سایه امام زمان علیه‌السلام متنعم به نعمت ولایت بگرداند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد